

پرسش‌هایی برای نپرسیدن-2

پرسش‌هایی برای نپرسیدن-2

فیاض زاهد

سرنوشت صفویه سویه دردناک و عبرت‌آموزی از پیوند دین و دولت را به ما نشان داد. روحانیت شیعه که با فضاسازی پادشاهان صفوی هم برای ایجاد منطقی سیاسی و البته مذهبی در رقابت با عثمانی‌ها از علمای شیعه حمایت می‌کرد، جهت‌گیری داخلی دیگری هم داشت. کنار زدن نیروی قدرتمند صوفیه که منویات متفاوتی را در ساختار دولت دنبال می‌کرد. اما علمای در حال نضج نه تنها جایگزین قدرتمندی برای سلطنت در رقابت با صوفیه نبودند، بلکه هم به دلیل فقدان اعتماد به نفس و هم در اقلیت بودن، منازعه جدید را برخلاف منافع خویش می‌دیدند. آنها از مواهب موقعیت جدید سود بردند، اما به سلطنت اعتبار باید و شاید را ندادند. طرفه آنکه نگرش اخباری نه تنها موجب تعالی مذهبی نشد، بلکه یکی از عوامل عقب‌ماندگی نیز به حساب می‌آید. اگر این فرض را قبول کنیم، همه تلاش‌های علمای شیعه در خط فاصل میان سقوط صفویه تا برآمدن قاجار، صرف ارزیابی و بازبینی نقش خویش شد. نادرشاه در میانه این دو خط قرار داشت. او یا سنی‌مذهب بود یا تمایز مذهبی و سیاسی با عثمانی را برنمی‌تابید. لذا تلاش فراوانی کرد که یکی از این دو اتفاق روی دهد. ایران با ممیزه مذهب جعفری در مکه، بعثه و امیرالحاج داشته باشد و ایرانیان از نظر مذهبی به سنت بازگردند. هیچ‌کدام از این دو روی نداد. این دو محل مجادله بسیار دارد. اما محل بحث اینجا نیست. تغییرات حاصله تا ظهور قاجار و آغاز جنگ‌های اول و دوم روسیه، پای روحانیون را به سیاست باز کرد. فتحعلیشاه قاجار، هم به دلایل شخصی و هم بین‌المللی به حمایت علما نیاز داشت. او از نظر فردی، شاهی متدین و معتقد بود. در اصفهان و تهران و قم و تبریز تلاش‌های فراوانی برای احیای جایگاه علما و مدارس دینی کرد. نقش علمای برجسته این دوران مانند علامه سبزواری و ملا احمد نراقی در استواری اورنگ سلطنتی دارای اهمیت بسیار بود. اما در داستان جنگ‌های ایران و روسیه لزوم تهییج و بسیج نیرو، کار را برای دربار حیثیتی کرده بود. برخی شروع جنگ‌های دور دوم را به تحریک علما نسبت داده‌اند. موضوعی که محل

تامل دارد.

برخی از چهره‌های ملی از جمله میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی با آغاز مجدد جنگ موافق نبودند. وقتی شاه همه بزرگان را دعوت کرد، او را هم به جلسه فراخواندند. نظر وی برای شاه مهم بود. اما او در چنبره‌ای از خیانت و حسادت و بی‌لیاقتی کسانی چون آصف الدوله گرفتار بود. در پاسخ به سوال شاه که به جنگ برویم یا نه؛ پرسشی طرح کرد که می‌تواند پرسش همه تاریخ ما نیز باشد: درآمد مالیات سرانه مملکت محروسه روسیه چقدر است؟ شاه با میلی پاسخ داده بود 600 کرور. آنگاه ادامه داده بود: درآمد سالانه این ملک زرین چقدر است؟ شاه سری تکان داده بود و گفته بود: 6 کرور. وی ادامه داده بود که: همین قدر می‌دانم که نبرد ششصدوشش خلاف عقل است! همین پاسخ برای رنجاندن شاه کافی بود. فرزند رشید ایران، عباس میرزا هم راضی به جنگ نبود. چون آنجا که رجز خوانی می‌کردند، یا در جنگ حضور نمی‌یافتند یا دانشی از تحولات صحنه نبرد نداشتند. او می‌دانست که این بار نه میدان که باید هوشمندی و دیپلماسی و درک موقعیت بین‌المللی دیگر رقبا به کار آید. نه فرانسه شریک همراهی بود و نه بریتانیا مشاوری امین. اما ابوالقاسم به خراسان تبعید و ایران وارد جنگ شد. علما میدان‌دار شدند، نتیجه آنکه روسها تبریز و قزوین و همدان و گیلان را هم تصرف کردند. این واقعه از آن جهت اهمیت دارد که تا پیش از آن منازعه در گرجستان و ارمنستان و داغستان بود نه تبریز! این واقعه جز آنچه در ماجرای گریبایدوف می‌بینیم زغال داغی بر دست علمای شیعه بود تا زمان ناصرالدین شاه به گوشه‌ای بغلطند و به بازسازی خود و درک زمانه بپردازند. نقطه درخشان بازگشت آنها تغییر در دو مفهوم بود. آنها آرام‌آرام از سلك علمای فقه‌پسند صرف و اخباری مسلک به دسته علمای اصولی متمایل شدند. به امور اجتماعی تعلق خاطر یافتند و اگر شاید بلوای بابیه نبود، حتی در داستان مشروطیت هم همراه نمی‌شدند. بابیه زنگ خطر را برای دو دسته به صدا درآورد. سلطنت و روحانیت. سلطنت ثبات سیاسی خود را در خطر دید. روحانیت مرجعیت مذهبی خود را. به این دو دسته باید بازاریان که متحدین راستین و راسخ روحانیت شده بودند را نیز اضافه کرد. منافع مشترك آنها را به هم نزدیک کرد. در این میانه حمایت روسیه از بابیه برای میرزا تقی‌خان امیرکبیر که به نیت آنها تردید داشت، اتحادی نانوشته را موجب شد. هرگونه جابه‌جایی مذهبی، ارتباط وثیق اجتماعی را به خطر می‌انداخت. متحدین دیروز مجدداً خود را بازیافتند. اما باید این را درک نمایم که روحانیت درحالی‌که از سلطنت در برابر بابیه حمایت کرد، از متحد قدیمی خود

بازار در برابر سودا طلبی دربار حفاظت کرد. شاید این مهم‌ترین رمز و راز موضوع «رژي» باشد. ورود عنصری خارجی و رقیبی بین‌المللی، حتما روحانیت و بازار دغدغه‌های باارزشی داشتند، اما نمی‌توان به تهدید منافع دوطرف بی‌توجه بود. روحانیت تجارت بازار را مشروع می‌کرد و بازار وظیفه خود در تامین منافع روحانیت را فراموش نمی‌کرد. اما میدان‌داری روحانیت برای تامین حقوق این گروه‌های اجتماعی، آنها را وارد نوآوری و درک مستوفاتر از فقه شیعه کرد. گفت‌وگوهای کلامی در مواجهه با رقبا، پاسخ دادن نیازهای بازار، مواجهه با نفوذ خارجی، دادوستد بین‌المللی، ورود دستگاه چاپ، انتشار روزنامه، شنیدن موضوع تنظیمات در عثمانی، رشد تجارت ایرانی، معاهدات تجاری مترتب بر قرارداد ترکمانچای و باز شدن پای تجارت فرنگی به داخل، نوعی نگرش سیاسی و اجتماعی را در بین علمای شیعه باز کرد. مشروطه نقطه درخشان این رویکرد جدید است. برای درک آنچه اسلام سیاسی را توجیه‌پذیر و همه‌فهم می‌کند، پرداختن به آن محل تانی دارد. چون داستان دیروز رونق‌بخش همه منازعات امروز است. ما همچنان درگیر فهم متفاوت از زمان مشروطه تاکنون هستیم. بدون بازخوانی مختصر آنها، سخن امروز فهم نخواهد شد.